انقلاب اسلامی در ایران از نگاه یک نویسنده غربی

اسلام در خدمت توصیف استقلال و آزادی

■ رینهارد شولز ■

اواخر دهه ۱۹۷۰، محافل سیاسی جدید بیش از پیش رویه‌ای ایدئولوژیک در پیش گرفته بودند. در واقع از نظر بیشتر احزاب و گروه‌های اسلامی، گفتمان اسلامی به گونه‌ای ارتقا یافته بود که می‌توانست مشکلات جاری فرهنگی و اجتماعی را بیش از اشکال قدیمی بیان کند. در رأس همه، شور و اشتیاق اسلامی مبتنی بر درکی ایدئولوژیک از این مشکلات و اطمینان از این امر بود که اسلام نوگرا قادر به جایگزینی ایدئولوژی‌های منسوخ و کهنه است. جدیدترین خصوصیت بارز این سیاست جدید اسلامی، استفاده ابزاری ایدئولوژیک از اسلام بود. از این رو، برخلاف علما که خود را نگهبانان الهی، قانونی یا نظامنامه‌های عرفانی در نظر می‌گرفتند، روشنفکران، اسلام را ایدئولوژی چندوجهی می‌دانستند. از این رو، اسلام در قالب ایدئولوژی، تنها با دیگر ادیان بویژه مسیحیت و یهود رقابت نمی‌کرد، بلکه با عقاید سکولار جهان نیز در رقابت بود. از دیدگاه آنان پاسخ به سوالات دینی صرفاً عملکرد دوم اسلام محسوب می‌شد. اسلام باید ابتدا نظامی بهم پیوسته از یکتاپرستی و قواعد جوامع مسلمان باشد، بنابراین وظیفه داشت هم توسعه تاریخی جامعه بشری و هم اهداف مدینه آرمانی توسعه تاریخی انسان‌ها را تشریح کند.

با این حال اوایل دهه ۱۹۷۰ تغییری در این چشم‌انداز به وجود آمد. اندیشه اسلام در جایگاه نوعی ایدئولوژی که دیدگاه‌های سوسیالیستی و جمهوری‌خواهی می‌توانستند در آن قالب‌بندی شوند، راه را به سوی این اندیشه باز کرد که اسلام در موقعیتی است که کمال مطلوب برای علمای اسلامی ناشناخته است. آنها اسلام را آخرین وحی منحصر به فرد خدا تفسیر می‌کردند، به گونه‌ای که دیگر ادیان توحیدی در مقابل آن جایگاهی نداشتند و باید در دل اسلام جای می‌گرفتند. اسلام طبق نظر علما شکل کامل توصیف حیات بشری به شمار می‌رفت، زیرا نمایانگر طبیعت فطری و ذاتی بشر بود. احیای این تفکر و ترجمه و توسعه آن در میان دیدگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک جهان، ماهیت اصلی این فرآیند را به گونه‌ای شکل بخشید که اواخر دهه ۱۹۷۰ به اوج خود رسید. بدین سان، انحطاط ایدئولوژی‌های کلاسیک جهان اسلام اعلام شد.

از این دیدگاه، اسلام غایت تمام افکار ایدئولوژیک قرار گرفت. اسلام پیشرو، مشروعیت ایدئولوژی‌های قدیمی را محکوم نمی‌کرد، بلکه برعکس آنها را نوعی ادیان توحیدی و به منزله عاملی مؤثر برای جهان غیراسلام در نظر می‌گرفت اما از آنجا که اسلام دربرگیرنده اندیشه‌های محوری تمام ایدئولوژی‌های غربی بود، راه‌حل‌هایی برای تناقضات به ارث مانده در نظر می‌گرفت که به دلیل غیرکامل بودن آنها، این ایدئولوژی‌های متفاوت تقریباً در اسلام جای می‌گرفتند. تمام ایدئولوژی‌ها ضرورتاً به اسلام ختم می‌شدند، بنابراین اسلام ایدئولوژی قطعی و نهایی محسوب می‌شد.

در این میان، تفاسیر فلسفی تاریخی مطابق این دیدگاه مبتنی بر این نظر بودند که در حسی پایان‌شناسانه، جهان در شرایط مشابه به گونه‌ای پایان می‌یابد که انسانیت از طریق فرآیند تاریخی معنای ذاتی و باطنی خود را جلوه‌گر کند.

تفسیر جدید از اسلام که اغلب به وسیله روشنفکران حمایت می‌شد، آن را نوعی ایدئولوژی جهانی در نظر می‌گرفت که می‌توانست بر دیگر ایدئولوژی‌ها فائق آمده و به حیات بشری مفهومی منحصر به فرد بخشد.[1]

این تفسیر یک بار دیگر موجب شد فرهنگ اسلامی برتر از ایدئولوژی‌های غربی ظاهر شود. انتقاد از غرب دیگر دفاعی نبود، بلکه تهاجمی بود و روشنفکران مسلمان تقلای ایدئولوژیک غرب را چیزی بیش از تلاشی ناامیدانه برای ممانعت از ناکامی مدرنیسم با شیوه‌های ناقص در نظر نمی‌گرفتند.

این تغییر چشم‌انداز در میان محافل اسلامی، زبان مشخصی را برگزیده بود که گهگاه در کتاب‌های فلسفه تاریخ و گاهی در جزوات عامه‌پسند، به منزله توجیه دولت اسلامی و تجلیل انقلاب اسلامی شناخته می‌شد. این طرز تفکر که در مباحث روشنفکرانه در ایران به کار می‌رفت، به نوبه خود شکاف میان دیکتاتوری نظامی پنهان شده در پادشاه از یک سو و جامعه بورژوا را از سوی دیگر در سال‌های پس از ۱۹۷۳ عمیق‌تر کرده بود. در این میان، علما که برخلاف دیگر کشورهای اسلامی به طور مؤثری در مباحثات سیاسی مشارکت می‌کردند، موفق به بهره گرفتن از ادعای ایدئولوژیک خود مبنی بر کامل بودن مذهب شیعه شدند.[2] فردی که در این ارتباط نام ماندگاری از خود بر جای نهاد آیت‌الله مرتضی مطهری (متولد ۱۹۱۹) از منطقه مشهد بود[3] که در قم تحصیل کرده بود. او در کنار «علل گرایش به مادیگری» درباره مبانی الهی یک ایدئولوژی اسلامی همسان بحث کرده است.[4]

تبلیغات چنین مردانی سرانجام تأثیر خود را حتی بر گروه‌های اجتماعی‌ای که تاکنون سیاسی نشده بودند، بر جای نهاده بود. با این حال، هنوز ۲ گرایش سیاسی در حال رقابت در جامعه ایران وجود داشتند. از یک سو، الگوهای سیاسی قدیمی که قیام‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۳ را پدید آورده بودند[5] به شکل فعل و انفعالات اجتماعی ملی‌گراهای شهری جلوه‌گر شده بودند که اغلب برای تأسیس جبهه‌ای ملی به عنوان مرکز مخالفت تلاش می‌کردند. از سوی دیگر، گفتمان اسلامی اکنون پس از فعالیت‌های ناموفق اوایل دهه ۱۹۷۰ کاملاً خود را از حامیان جبهه ملی رها کرده بود.

در واقع تجزیه‌طلبی اجتماعی در ایران ابعاد خیلی بزرگتری از دیگر کشورهای اسلامی داشت. اصلاحات ارضی غیرموفق روند شهرنشینی جامعه ایرانی را تشدید کرده بود. البته این درست است که صنعتی‌سازی از نظر اقتصادی و اجتماعی شمار قابل ملاحظه‌ای از ساکنان جدید شهری را جذب خود کرده بود ولی همانند مصر، دولت قادر به یکپارچه‌سازی اجتماعی تعداد زیادی از ساکنان جدید شهری نبود. از این رو، سرمایه کشور در پروژه‌های گزاف و جاه‌طلبانه و برای خرید تسلیحات سرمایه‌گذاری شد و تازه‌واردان به شهرها از حمایت اقتصادی یا اجتماعی برخوردار نبودند. اینگونه بود که جنوب تهران بتدریج از شمال، یعنی مرکز اقتصادی و سیاسی فاصله گرفت و در نتیجه سعی کرد مستقل شود.

حقیقت مهم این بود که درون‌مایه اسلامی در اینجا در خدمت توصیف استقلال بود، زیرا تجزیه‌طلبی اجتماعی با حرکت تقلیدی ساکنان ثروتمند شمال شهر از شیوه زندگی اروپایی‌شان همراه بود. به این ترتیب، این تجزیه‌طلبی رقیبی را برای نسل سیاسی قدیمی به وجود آورده بود. افراطی‌گری ساکنان شهری جدید با تجزیه‌طلبی‌شان متناسب بود، بنابراین اوایل ۱۹۷۸ دو گروه سیاسی خودمختار مخالف دولت بودند. علاوه بر آن، تمایلات رو به رشدی به سمت تجزیه‌طلبی قومی وجود داشت که به طور خاص در مناطق آذری اطراف تبریز و در میان قبایل ایرانی جنوب احساس می‌شد و سرانجام استقلال کامل کارگری و تا جایی که به سیاستمداران ایرانی مربوط می‌شد، بی‌نظمی عمومی در مناطق نفتی آبادان و اهواز، ناهمگونی مخالفان را تشدید کرد.

آیت‌الله خمینی که از اکتبر ۱۹۶۵ به نجف در عراق تبعید شده بود، یکی از نخستین علمای ایرانی بود که خطر تفسیر مجدد ایدئولوژیک از اسلام را درک کرد. در حقیقت، خطر تفسیر جدیدی از اسلام در قالب مفهوم (تصور) ایدئولوژیک جهانی وجود داشت که می‌توانست علما را برای رها کردن قلمروی قدرت (حوزه قضایی) خود در فرهنگ اسلامی به نفع روشنفکران تحت فشار قرار دهد. در واقع تنها از طریق تفسیر دوباره نقش مستقل سیاسی علما امکان جلوگیری از زوال قدرت آنان وجود داشت و این امر مستلزم تأکید بر استقلال اسلام بود. آیت‌الله خمینی در زمان تبعیدش برنامه سیاسی اسلامی مستقلی ایجاد کرد اما در روند درگیری برای سلطه بر محافل اسلامی، آیت‌الله خمینی در راستای مفهوم اسلامی جدیدی که باید مکتب شیعه ساکن و بی‌تحرک را به یک مکتب سیاسی تهاجمی تغییر دهد فعالیت می‌کرد.[6]

وی در قالب نهادی جدید، ایجاد ولایت فقیه[7]- حکومت فقها[8]- را در نظر داشت که باید در قبال علمای ایرانی که تقریباً یکصد هزار نفر بودند، مسؤولیت داشته باشد. این نهاد باید به عنوان امانتدار حاکمیت خدا تا زمانی که آخرین امام شیعه دوازده امامی، حجت پسر حسن (غیبت در حدود سال ۸۷۴ میلادی غیبت بزرگ خود را به پایان برساند، عمل کند. ولایت فقیه همچنین موظف بود با ایجاد نظم مدنی بر اساس اسلام، حکومت را برعهده گیرد.

سال ۱۹۷۱ همان طور که تغییرات افراطی در محافل اسلامی بتدریج خود را محسوس می‌کرد، آیت‌الله خمینی سخنرانی‌هایی را که در ژانویه و فوریه ۱۹۷۰ ایراد کرده بود، در کتابی با عنوان «حکومت اسلامی» که بعدها در ترجمه عربی آن به «دولت اسلامی» مشهور شد، برای چاپ آماده کرد. در این کتاب او برای نخستین‌بار به طور مشخص به حمایت از جمهوری اسلامی[9] و در رأس همه، به هدایت سیاسی بازار تهران که از نظر اقتصادی دچار مشکلات فراوان و از نظر سیاسی فاقد توانایی بود، پرداخت. جمهوری‌خواهی اسلامی توانایی تحقق نوعی توافق اجتماعی بزرگ را دارا بود. این امر، هم ملی‌گراهای شهری جمهوری‌خواه را خشنود می‌کرد و هم انقلابیون مسلمان و تجزیه‌طلبانی را که هدف آنها تعریف کاملاً جدیدی از سیستم اجتماعی بود، به رضایت می‌رساند. در واقع فرهنگ ملی سنتی ایران در حکومت اسلامی به همان اندازه مورد حمایت قرار می‌گرفت که برای نخستین‌بار قدرت مشورتی و اجرایی به آنان اعطا شده بود. تبلیغات جمهوری‌خواهی اسلامی همچنین این امر را ممکن کرد تا پادشاهی ایران را مجموعه‌ای فاسد و منسوخ (از کار افتاده) بدون انتقاد مستقیم از قدرت نظامی دولت معرفی کند.[10] از این رو، رویارویی دو طیف هر چه بیشتر آشکار شد؛ از یک طرف شاه و گروه وی و از سوی دیگر آیت‌الله خمینی و دوستان عالم و متعصب او.[11]

سال ۱۹۷۷ در حالی که اقتصاد ایران بیش از آن نمی‌توانست با مشکلات ناشی از فقر عمومی مقابله کند، تلاش‌هایی هرچه بیشتر در میان ملی‌گراهای شهری برای فعال کردن مجدد قانون اساسی ۱۹۰۶ و دادن سهمی به بورژواها در حاکمیت به وجود آمده بود. در همان زمان، هنگام تغییر سال ۱۹۷۷به ۱۹۷۸ مخالفان مسلمان موفق به بهره‌برداری از ناامیدی مردم نسبت به وضعیت اقتصادی کشور[12] شدند. از این رو، در اعتصاباتی که از نوامبر ۱۹۷۷ تا فوریه ۱۹۷۸ صورت گرفت، علمای عالیرتبه نقشی قاطع ایفا کرده و توانستند حمایت روحانی‌های پایین‌رتبه را نیز به دست آورند.

با این حال هنوز جناح مخالف اسلامی متحدی وجود نداشت[13] و اگرچه درونمایه اسلامی تمایلات سیاسی را برانگیخته بود ولی اتحاد سیاسی حقیقی به وجود نیامده بود. اصلاح امور اجتماعی عمدتاً به وسیله محمود طالقانی مطرح شد که همچنین به شکل دادن روابط میان جبهه ملی و علما کمک کرد. در این میان، چپ انقلابی با دشواری و در میان بسیاری از گروه‌های داخلی، در قالب مجاهدین خلق[14]- سازمانی چریکی- جای گرفت. منطقه‌گرایان آذری و خراسانی نیز مورد حمایت عالم مسلمان لیبرال محمدکاظم شریعتمداری (متولد ۱۹۰۵) قرار داشتند.[15] در این موقعیت، سیاستمداران و علمای محافظه‌کار فرصت کمی داشتند تا جامعه را تحت تأثیر خود قرار دهند. آنها تکیه بسیار زیادی بر نهادهای دولتی داشتند و اکنون بدون سازماندهی مؤثر رها شده بودند. از این رو، حتی احترام برخی از آنها به آیت‌الله خویی، روحانی عالیقدر شیعه در عراق نیز نمی‌توانست موقعیت ویران آنها را بهبود بخشد.

در این میان برای مدتی کوتاه به نظر می‌رسید خارج کردن جامعه بورژوای ایران از زیر سلطه سیاسی ممکن است به صورت صلح‌آمیز انجام شود. از این رو، ۴ دسامبر ۱۹۷۸ در پایان ماه رمضان بیش از یکصد هزار نفر از تهرانی‌ها با هدف تثبیت قانون اساسی سال ۱۹۰۶ یا سرنگونی شاه تظاهرات کردند. پس از تظاهرات‌های بیشتر، دولت در ۸ سپتامبر حکومت نظامی را برقرار و در همان روز تظاهراتی را سرکوب کرد که ادعا شده است بیش از ۳ هزار نفر از مردم در جریان آن به قتل رسیدند.[16] آیت‌الله خمینی که ۶ اکتبر ۱۹۷۸ به علت فعالیت‌های تبلیغی از عراق اخراج و در حومه پاریس سکونت یافته بود، اکنون برای سرنگونی سلطنت مصمم‌تر شد. در هفته‌های بعد، شورش‌های مردمی علیه رژیم گسترش یافت. در تظاهرات مکرر، صدها هزار نفر از مردم بر شاخصه رسمی تشیع تأکید کردند و وضعیت فعلی بارها و بارها با مصائب ائمه شیعه مقایسه شد. ۱۲ امام مکتب شیعه (این مکتب به این دلیل شیعه ۱۲ امامی یا امامیه خوانده می‌شود) همه با مرگ غیرطبیعی درگذشته بودند، جز آخرین امام [مهدی] که طبق الهیات شیعه سال ۸۷۴ غایب شده است. شیعیان همچنین به طور پیوسته بر عزاداری برای امامان‌شان و پشیمانی و ندامت بر این حقیقت که در سال ۶۸۱ میلادی و پس از قتل [شهادت] حسین پسر علی، طرفداران شیعه اقدامی ضد قاتلان انجام نداده‌اند، تأکید داشتند. بدین‌سان در انقلاب اسلامی ایران انتقام برای [امام] حسین به طور نمادین و در پس‌زمینه صحنه وجود داشت.[17]

در این میان، ساکنان مناطق محروم تهران با مشکلات جدی برای گذران زندگی روزانه خود مواجه شده بودند: خطوط برق که به کلبه‌های برون‌شهری ختم می‌شدند، آسیب دیدند، انبارها غارت شدند و منابع تأمین‌کننده آب دچار خساراتی شدند. در این شرایط، کارگران در آبادان نیز اعتصاب کرده و خواستار حقوق بیشتر، شرایط مناسب و تسهیلات بهتر شدند.[18] سوم ژانویه ۱۹۷۹ شاه سعی کرد به وسیله انحلال دولت نظامی و انتصاب دولت ملی به ریاست شاپور بختیار، عضو مؤسس حزب ملی مصدق، جبهه ملی را از مخالفان جدا کند. خروج شاه از کشور در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹؛ پس از سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۶۳ [19] دلجویی و تسکینی برای مردم به بار نیاورد.[20] اول فوریه آیت‌الله خمینی به تهران بازگشت و دولتی انقلابی را منصوب کرد. آیت‌الله خمینی، مهدی بازرگان (تولد ۱۹۰۵) اصلاح‌طلب اجتماعی و همکار سیاسی طالقانی را به ریاست دولت انتخاب کرد (تا نوامبر ۱۹۷۹).[21]

طی ماه‌های پس از آن، نهادهای انقلاب (مانند دادگاه‌های انقلابی و سپاه پاسداران) به وجود آمده و مبارزان مسلمان در حزب جمهوری اسلامی یکپارچه شدند، بنابراین رهبری انقلاب به عنوان حزبی مستقل با قدرت غیررسمی نیرومندی تثبیت شد.

پی‌نوشت

1- Ahbar al-ʻalam al-Islami 569 (25/9/1978), p.2.

۲- تشیع، مذهبی تکامل‌یافته در همه زمینه‌ها در مقایسه با دیگر مذاهب اسلامی است. کامل بودن مذهب شیعه ادعا نیست، بلکه واقعیتی است که حتی علمای اهل سنت نیز به دلیل ارتباط مستقیم آن با داماد و دختر پیامبر با تمام قلب و روح‌شان به آن اعتراف دارند. (م)

۳- آیت‌الله مرتضی مطهری از اهالی مشهد نبود. وی در روستای فریمان در حومه سبزوار به دنیا آمد و در نوجوانی به مشهد مهاجرت کرد. (م)

4- Ayat Allah [Murtada] al-Shahid al-Mutahhari, al-Dawafi' nahwa I-maddiya, (translated by Muhammad Ali al- Taskhiri), Fajr al-Islam, [Tehran, 1402 [1982

۵- منظور نویسنده، نهضت ملی شدن صنعت نفت در سال ۲۹ و قیام ۱۵ خرداد ۴۲ است. با این حال باید یادآور شد ماهیت این دو قیام از هم جدا بوده و رهبران این دو نهضت نیز دیدگاه‌های گوناگونی داشته‌اند. مصدق هر چند فردی روشنفکر و آزادی‌خواه بود و تلاش داشت دست اجانب را از ذخایر طبیعی ایران بویژه نفت کوتاه کند ولی اساساً در صدد سرنگونی رژیم سلطنتی نبود ولی امام خمینی با پی بردن به ماهیت ضداسلامی سلسله پهلوی، خواستار سرنگونی این رژیم و تأسیس نظام جمهوری اسلامی بود. (م)

۶- مکتب انقلابی تشیع هیچگاه در طول تاریخ دچار رخوت و بی‌تحرکی نشده و سکوت مراجع شیعه در برخی مقاطع فقط تغییر در تاکتیک و شیوه مبارزه آنها بوده است. (م)

۷- این مفهوم جامع از نظر ادبی به معنای «هیات داوران» است که در اینجا منظور هدایت معنوی جامعه شیعه از طریق «علی» یا جانشین او است: Akhavi, Religion and Politicd, p.212 این امر ممکن است چنین درک شود که هیات امنای حاکمیت (خدایی) انتقال داده شده (به وسیله علی از طریق ائمه) به داوران (خارج از دوستی معنوی) است.

۸- نویسنده در تعریف ولایت فقیه دچار اشتباه شده است. ولایت فقیه تنها سرپرستی روحانیون و علما را برعهده ندارد، بلکه در قبال کل جامعه اسلامی مسؤولیت دارد. (م)

9- Hamid Algar, Islam and Revolution, Writings and Declarations of Imam Khomeini, Berkeley, Cal, .1981

۱۰- امام خمینی و یاران او بارها از روند نظامی‌گری، خرید تسلیحات فراوان به وسیله شاه و تبدیل دولت ایران به ژاندارم منطقه انتقاد کرده بودند، بنابراین این گفته نویسنده اشتباه است. (م)

۱۱- یاران امام تعصب نداشتند، بلکه آزادی‌خواهان روشنفکری بودند که هدفی متعالی را که همانا آزادی مردم ایران از چنگال رژیم دست‌نشانده غرب بود، دنبال می‌کردند. نویسنده از این طریق خواسته انقلابیون را افرادی مرتجع قلمداد کند. (م)

۱۲- ناامیدی و سرخوردگی مردم ایران تنها ناشی از مسائل اقتصادی نبود و بیشتر معطوف به وضعیت نابسامان سیاسی، اجتماعی، دینی و فرهنگی کشور بود. (م)

۱۳- سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷-۱۳۵۶) اتحاد کامل سیاسی میان مخالفان شاه ایجاد شده بود. این در حالی بود که هدف اصلی آنها در آن زمان سرنگونی سلطنت پهلوی به شمار می‌رفت. (م)

۱۴- امام خمینی پیش از آن تشکیل دولتی مستقل را از محل تبعیدش در پاریس در ۱۲ ژانویه ۱۹۷۹ اعلام کرده بود و بدین سان تأکید داشت از حق انجام چنین کاری برخوردار است. Said Amir Arjomand, The Turban and the Crown. The Islamic Revolution in Iran. xford University press, New York, Oxford 1988.

۱۵- آیت‌الله شریعتمداری مرجع تقلید مردم آذربایجان بود و مردم خراسان بیشتر از دیگر مراجع تقلید پیروی می‌کردند. (م)

۱۶- منظور نویسنده، سرکوب خونین تظاهرات مردم تهران در ۱۷ شهریور در میدان ژاله (میدان شهدا) بود که طی آن تعداد زیادی از تظاهرکنندگان به شهادت رسیدند. (م)

۱۷- هر چند مردم ایران طی تظاهرات و قیام‌های خود در سال‌های ۵۶ و ۵۷ حضرت امام حسین و نهضت خونبار عاشورا را به منزله الگوی خود در نظر می‌گرفتند ولی اصولاً انقلاب اسلامی ایران را نمی‌توان نهضتی قلمداد کرد که در صدد انتقام خون امام حسین(ع) بوده و هدف آن بسیار والاتر از این امر در نظر گرفته می‌شود. نویسنده هرچند می‌خواسته است چنین اظهار کند که قیام امام حسین(ع) الهامبخش مبارزان مسلمان و انقلابی ایران در ادامه راه خود بوده ولی در ارائه تعریف مشخصی از فلسفه و ماهیت این امر دچار اشتباه شده است. (م)

۱۸- اعتصاب کارکنان پالایشگاه نفت آبادان اعلام همبستگی آنان با سایر مردم ایران در مبارزه با شاه و تلاش برای تضعیف دولت بود. (م)

۱۹- شاه سال ۱۹۶۳ (۱۹۴۲) ایران را ترک نکرد. (م)

۲۰- خروج شاه از ایران در دی ماه ۵۷ با خوشحالی فراوان مردم ایران و اوجگیری هرچه بیشتر مبارزات انقلابیون مسلمان مواجه شد. (م)

۲۱- سال ۱۹۶۵ به عنوان سازمان پارتیزانی ملی تأسیس شد؛ اوایل دهه ۱۹۷۰ گفتمان سوسیالیست- چپگرا خود را اثبات کرد. سال ۱۹۷۵ پارتیزان‌ها به دو شعبه مارکسیست پیکار و مجاهدین خلق (به اصطلاح اسلامی) تقسیم شدند.

Richard, Imam, p.107.

***

منبع: نگاهی نو به تاریخ جهان اسلام، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

پاورقی ۴۸

تاریخ مشروطه

■ دکتر موسی نجفی ■

بعد از وعده‌ها و امیدواری‌ها، مردم را می‌ترسانید، پس از آرزوها سخن از عدم موفقیت می‌گویید. شدت عمل به‌خرج دادید، عده‌ای را تبعید نمودید، جمعی را کشتید، بعضی را نیز به زندان افکندید. نسبت به رؤسای عشایر، اهانت روا داشتید و دشمنی را که آثار آن هویدا شده بود، شروع کردید.

می‌خواهید کسانی را که به آنها ستم شده و به اموال‌شان خسارات وارد آمده، مجازات کنید؟ آیا آنها چاره‌ای جز دفاع از خانه و کاشانه خود داشتند؟ آنها به واجب خود عمل کردند؛ دفاع نمودند. شما برای هوای نفس به آنها حمله و هجوم آوردید. آنها در موقعی قرار گرفتند که ما از عاقبت و نتیجه سوء آن، شما را ترسانیدم. رحلت سلف خودم مرحوم آیت‌الله شیرازی را به من تسلیت می‌گویید و مصائبی را که به عراق و مردم وادار نموده‌اید، نتیجه آرای مقدس ایشان می‌دانید. مثل این است که به نامه‌های آن مرحوم از جمیع جهات توجه ننموده‌اید. مگر ایشان مردم را در اعلامیه‌ها به آرامش و سکون دعوت ننمودند؟ و با مسالمت حقوق حقه آنها را از شما نخواستند؟ با این نسبت، احساسات من و عواطف مسلمین را جریحه‌دار نمودید. شما منکرید و خود را کاملاً بی‌اطلاع جلوه می‌دهید و گناه خویش را از دوش عمال خود برمی‌دارید. کشتی‌های پر از اسباب تخریب و آلات جنگ می‌فرستید و قوای خود را برای بیچارگی این ملت مظلوم و پایمال کردن حقوق آن کامل می‌نمایید، و حال آنکه در اعلامیه و نامه خود ادعا می‌نمایید همیشه اساس حکومت انگلستان مبتنی بر ۳ رکن است:

۱- اصل ترحم

۲- اصل عدالت

۳- اصل آزادی دین و عقیده

به نظر من، منظور از اصل اول- ترحم- این است که هر وقت ملت عراق استقلال خود را مطالبه نماید؛ سربازان‌تان را بر علیه آن وارد کارزار نمایید و رؤسای آن را بکشید و علما، زعما و نمایندگان مردم را تبعید و زنان و اطفال را هدف گلوله قرار دهید و منازل و مزارع و اموال کسانی را که مخالف قیمومیت انگلستان و خواهان تشکیل حکومت ملی عرب هستند، بزنید و هتک حیثیت آبرو بنمایید و اموال بیگناهان را مصادره کنید و شهرها را برای تلف شدن مردم از گرسنگی محاصره نمایید و تجهیز شهرستان‌ها را برای دفاع مخالف قوانین اعلام کنید. اصل دوم یا عدالت، یعنی کشتار و اعدام بدون جرم و محاکمه و تبعید به مجرد مطالبه استقلال و استعمال سرنیزه در زندان به اندک شبهه‌ای و عدم استماع دعوایی که بر علیه انگلستان باشد و غیر اینها از اموری که نه موافق عقل است و نه مطابق قانون. اصل سوم یا آزادی دین و عقیده، عبارت است از تیراندازی هواپیماها و کامیون‌ها بر مساجد و کشتن عبادت‌کنندگان و زن‌ها و بچه‌ها و تشکیل دادگاه نظامی برای مجازات کسانی که جهت ذکر مناقب رسول اکرم(ص) به جهت سوگواری امام حسین(ع) مجالسی برپا سازند مگر با اجازه فرماندار نظامی و نیز عبارت است از بهم زدن مراسم سرور مسلمین در اعیاد و غیر اینها، از مطالبی که اگر شرح دهم، هر آینه طولانی خواهد شد. و عجب این است که شما تقاضای حسن تفاهم می‌نمایید و می‌گویید ما همه را مجازات نخواهیم کرد، بلکه اشخاصی را کیفر می‌دهیم که اسامی آنها نزد ما و شما پیش خودمان معلوم است؛ به گمان اینکه آنها مفسدند. پس تعریف فساد شما عبارت است از مطالبه حق، در صورتی که آنها جز اینکه مطالبه حق خود را بنمایند و شما جلوگیری نموده‌اید، عملی انجام نداده‌اند. شما آنها را زیر آسیای نرم کننده جنگ قرار داده اید؛ [و] آنها از نفس و مال و ناموس خود دفاع کردند. اگر معترض اینان و حقوق‌شان نمی‌شدید، هرگز قطره خونی از شما و آنها نمی‌ریخت، اما این پرده را چنان دریدید که با هیچ نوع نخ و سوزنی دوخته نمی‌شود. مسبب شما هستید و نتیجه هم از شماست. نظر ما در موضوع این است که به عراقی‌ها استقلال تام داده شود؛ استقلالی که خالی از هر عیب و قیدی باشد. درباره مذاکرات مستقیم، نتیجه‌ای برای من روشن نیست و امیدوار نیستم؛ در هر حال موضوعی است بسیار دقیق و محتاج تأمل و از پروردگار حسن عاقبت را مسألت می‌نمایم.

۲ محرم ۱۳۳۹

شیخ‌الشریعه‌الاصفهانی»

با توجه به متون و اسناد و مدارک تاریخی ارائه شده، به این جمع بندی کلی می‌رسیم که نقد دیدگاه‌های تفکر مذهبی بر تفکر و تمدن و ارزش‌های غربی، در سطوح و زاویه‌های مختلف صورت پذیرفته است...

ادامه دارد

منبع: کتاب مشروطه‌شناسی، نشر آرما